

طنز  
تقویم تاریخ

## بونجول سوبله برای قهرمان دیپلماسی

بهراد توفیق فر



### ۲۱ آذر ۱۲۷۹ - ورود اولین اتومبیل به ایران توسط مظفرالدین شاه قاجار

صد و بیست و سه سال پیش در چنین روزی، اولین خودروی خارجی با ارز دولتی، بدون تعرفه و مالیات و مصوبه و طرح تشویقی، توسط یکی از فوتبالیست‌ها وارد کشور نشد، بلکه توسط مظفرالدین شاه وارد کشور شد. گفته می‌شود مظفرالدین شاه که رفته بود فرانسه، در روزهای پایانی قرن هجدهم میلادی (دسامبر ۱۹۰۰) از نمایشگاه اختراعات قرن بازدید کرد و انگشت اشاره‌اش را به سمت یکی از ماشین‌های نفت بخار! اولیه گرفت و گفت این بزرگ و جاداره، از این می‌خوام. مدیرعامل شرکت خودروساز فرانسوی فوری آمد جلو و تعظیم کرد و گفت: بونجور والاحضرت. قابل شما رو نداره. اینا خیلی خوبن. من برای خانواده ام هم از همینا بردم راضی بودن. تازه آپشن دود حلقه‌ای و داذرن عقب هم بهش اضافه کردیم. مظفرالدین شاه دستی به سبیل هایش کشید و گفت: اگه بونجوله و خوب دود می‌کنه که دوتا بده. حالا چند؟! مدیرعامل خودروساز فرانسوی جواب داد: اولیش برای شما رایگان اما دومیش به بعد چهار هزار تومن. (فوری بمل نگیرین و به سال توجه کنید). مظفرالدین گفت عه؟! زنگی؟ می‌خوای به ما رایگان بدی تا از بقیه دوبله سوبله بگیریم؟ مدیرعامل گفت: وی! یس! یا! سی! نه به حقه مبارک! این چه حرفیه. مظفرالدین شاه نگاهی به دیپلماج الدوله و بقیه دوله‌ها و سلطنه‌ها کرد و دید دارند مثل بز به آخورشان نگاه می‌کنند. پس گفت: از همین، دوتا بیچ بفرست نیاوران تهران.

یکی از ماشین‌های مذکور هیچ وقت به ایران نرسید و در راه دچار نقص فنی شد! و چون گارانتی نداشت و قطعه هم نمی‌دادند و آن موقع هم چین فقط برنج و سامورایی تولید می‌کرد، همانجا توی راه ماند. دومی اما وقتی رسید تهران، شوری در صنعتگران و اصناف ایرانی برانگیخت و طی مراسمی مظفرالدین شاه را به عنوان قهرمان قهرمانان دیپلماسی انتخاب کردند.

### ۱۹ آذر ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) - تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر

هفتادوپنج سال پیش در چنین روزی، خلاصه‌اش اینکه آلمان هنوز داشت با متفقین (انگلیس، فرانسه و...) در اروپا جنگ جهانی دوم می‌کرد که هری ترومن رییس جمهور از آمریکا یک بمب اتمی انداخت در ژاپن! اما آلمان هنوز داشت در اروپا به جنگ جهانی ادامه می‌داد. پس سه روز بعد دوباره ترومن از آمریکا، یک بمب اتمی دیگر انداخت در ژاپن! و می‌خواست یکی دیگر هم بیندازد که آلمان در شوروی! توی برف و یخ ماند و شکست خورد و سازمان ملل از متفقین تشکیل شد و سه سال بعد، اعلامیه حقوق بشر را که بر پایه «قانون شهروندی ناپلئون بناپارت» از فرانسه نوشته شده بود، تصویب کرد. از آن سال تاکنون، این حقوق، ماهی چندبار به یهودیان، افراد باغ اروپا و یک درصد آدم‌های آمریکا پرداخت می‌شود. بد نیست بدانید که از روی همین حقوق، برای جبران اخراج یهودیان لهستان توسط آلمان؛ انگلستان، فلسطین را داد به یهودیان آمریکایی و روسی و چندین جای دیگر!



کاریکاتور مظفرالدین شاه روی جلد مجله «آسیته اوبره» فرانسه، ۲۲ دسامبر ۱۹۰۵ میلادی و انتقاد به خریدهای غیرکارشناسانه و گران شاه ایران

### ۲۶ آذر ۱۳۹۲ - اعطای نشان قهرمان دیپلماسی به وزیر خارجه وقت

در چنین روزی یعنی همین ده سال پیش، در حاشیه برگزاری نهمین «جشنواره ملی قهرمانان صنعت و اقتصاد ایران»، محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه وقت، از سوی برخی صنعتگران، تولیدکنندگان و فعالان اقتصادی به عنوان «قهرمان دیپلماسی» کشور معرفی شد! در این جشنواره که قبل از نهار و بعد از میان وعده صبح، در یک جای با کلاس و «جک» دار، مثل ولنجک برگزار شد، وی نشان خود را از حسین فریدون (الان در زندان) دریافت و از ۱۰۵۰۰۰ تشکر و قدردانی کرد. پیش از این و در ۲۱ آذر ۱۲۷۹، مظفرالدین شاه قاجار به همین عنوان انتخاب شده بود.

### نقیضه ضرب المثل (۵)

# زورش به خرنمی رسید پالانش را می‌کوید

فروغ زال



در ایام قدیم روستایی بود که بانک‌هایش وام‌های خرد و کلان می‌دادند. برای گرفتن وام‌های خرد نیاز به داشتن دو ضامن کارمند، یک چک سفید امضا، کپی سند یا اجاره‌خانه و قبض آب و برق، شش قطعه عکس، استشهاد محلی، تاییدیه سلامت زنده ماندن وام‌گیرنده تا سال‌های بازپرداخت وام و آزمایش ناشتای وام‌گیرنده جهت تست شام شب قبل و تایید استحقاق وام گرفتن بود. اما برای گرفتن وام‌های کلان (کلان نه ها کلاااااا) نوشتن عبارت «فلان مقدار وام بده» با روان‌نویس و پشت بند آن یک تلفن زدن از فردی خاص کافی بود.

یک روز پشنگ‌خان که اسم و رسمی در روستا داشت با روان‌نویسش روی کاغذی نوشت «فلان قدر وام بده» و آن را داخل پالان خرش گذاشت و روانه بانک‌ها کرد.

خر به در هر بانکی که می‌رسید، پشنگ‌خان به رئیس آن بانک زنگ می‌زد و می‌گفت در خواست وام را از پالان خرم بردارید و مبلغ وام را داخلش بگذارید تا برابم بیاورد. آن‌ها هم فقط یک اثر سُم از خر گرفتند و در پالان گذاشتند و خر هم برد.

چند ماهی که گذشت خبری از بازپرداخت وام‌های پشنگ‌خان نشد و بانک‌ها رو به ورشکستگی و فنا رفتند.

همه کارمندان بانک‌ها با نظم و ترتیب یک جا نشسته بودند و به وام‌گیرندگان زنگ می‌زدند تا قسط‌های گذشته و آینده‌شان را واریز کنند. هر روز پیامک‌هایی با روزشمار معکوس برای وام‌گیرندگان ارسال می‌شد که در آن هشدار می‌داد قسط‌هایشان را پرداخت کنند: «اگر تا دو روز دیگر قسط‌هایتان را پرداخت نکنید بوزینه می‌شوید»، «اگر می‌خواهید صاحبخانه‌تان نداند شب‌ها شام چه می‌خورید قسط بدهید» و «ما ششش عکس خصوصی از شما داریم. پس قسط‌هایتان را پرداخت کنید» و «با تو ام هووی...». اما برا پشنگ‌خان هیچ پیامکی ارسال نمی‌شد، چون پشنگ‌خان با شماره ثابت محل کارش زنگ زده بود و جز ردی از سم خرش چیز دیگری دستگیر بانک نبود. بازرسی بانک‌ها مجبور شدند تیم تحقیقاتشان را بفرستند در روستا تا صاحب اثر سُم را پیدا کنند. بعد از روزها بالاخره به خر پشنگ‌خان رسیدند. هر چه از خر پشنگ‌خان می‌پرسیدند که چرا قسط‌ها را پرداخت نمی‌کنی، فقط می‌گفت عرررر.

≈ مگر تو نبودى که وام گرفتى؟

عررر

≈ چطور وقتى که وام گرفتى زبان داشتى ولی الان فقط عررر؟

عرررر

≈ ای بابا...

عررر

خر پشنگ‌خان چموش بود و کسی زورش نمی‌رسید. نزدیکش هم که می‌شدی با پشت گرمی به پشنگ‌خان جفتک و لگد پرت می‌کرد. کارمندان بانک که حسابی کف شده بودند، پیگیری و تحقیقات فراوان کردند و یادشان آمد که برگه درخواست وام را از توی پالان خر برداشته‌اند. پس چوب و چماق آوردند و پالان خر پشنگ‌خان را تنبیه کردند و بعد با دست‌بند و پابند او را به عنوان ابردهکار بانکی به زندان بردند.

از آن روز به بعد، درباره کسانی که از دست زورمندی ناراحت هستند، ولی ناراحتی خودشان را سر دیگران خالی می‌کنند، می‌گویند: «زورش به خرنمی‌رسد، پالانش را می‌کوید.»